

Against Graham Priest on Modal Meinongianism

Hassan Hamtaii*, Seyyed Mohammad Ali Hodjati**

Lotfollah Nabavi***

Abstract

According to Priest's Modal Meinongianism, every condition expressible in language, characterizes some object(s) satisfying the very condition, either in the actual world or in some other world(s). Similar commitments of other Meinongians, to such an unrestricted principle of characterization (CP), provokes the emergence of the Clark paradox. We argue that the inter-world bleed of information within Priest's system of logic may ground similar complications. We demonstrate how to secure the possibility of world-shift by employing internal resources of the noneist semantics. This results in triviality; far beyond contradiction. Priest has to put restrictions on the CP.

Keywords: Priest, Characterization principle, Modal Meinongianism, Clark paradox, Triviality.

* PhD Student, Dept. of Philosophy, Tarbiat Modares University, hhamtaii@modares.ac.ir

** Associate professor, Dept. of Philosophy, Tarbiat Modares University (Corresponding Author),
hojatima@modares.ac.ir

*** Professor, Dept of Philosophy, Tarbiat Modares University, Nabavi_l@modares.ac.ir

Date received: 2022/09/03, Date of acceptance: 2022/12/06



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی

حسن همتایی*

سید محمد علی حجتی**، لطف اله نبوی***

چکیده

بنا به ماینونگ‌گرایی وجهی پرست، متناظر با مطلقاً هر شرط قابل بیان که روی خاصیت‌ها گذاشته شود، می‌توان شیئی سرشت که آن شرط را، حال در جهان واقع یا در جهانی دیگر، برآورده کند. تعهد به چنین نسخه‌ی نامقیدی از اصل سرشتار (اصل فراگیر)، ماینونگ‌گرایان رقیب را به پارادکس کلارک مبتلا می‌کند. نشان می‌دهیم که نشئت میان‌جهانی اطلاعات در نظام پرست می‌تواند مشکلات مشابهی بیافریند. سپس با کاربست ظرفیت‌های معناشناختی هیچ‌گرا، راهکاری برای حصول نشئت میان‌جهانی اطلاعات پیش می‌نهیم که فراتر از تناقض، به بی‌مایگی منجر می‌شود. پرست ناگزیر است اصل سرشتار را مقید کند.

کلیدواژه‌ها: پرست، اصل سرشتار، ماینونگ‌گرایی وجهی، پارادکس کلارک، بی‌مایگی.

* دانشجوی دکتری فلسفه (منطق)، دانشگاه تربیت مدرس، hhamtaii@modares.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، hojatima@modares.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، Nabavi_1@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۵



۱. مقدمه‌ای بر ماینونگ‌گرایی وجهی

گزاره‌ی "مربع‌دایره، مربع است" دارای یک ویژگی جالب محتاج تبیین است؛ گاهی صادق و گاهی کاذب شمرده می‌شود و در هر دو حال، صدق یا کذب‌اش، شهودی انگاشته می‌شود. مربع‌دایره، مربع است زیرا هرچه نباشد خودمان "مربع‌دایره" می‌خوانیم‌اش اما البته هیچ‌کس هرگز چنین موجودی را سراغ نکرده است زیرا روشن است که مربع‌دایره، هرچه باشد، واقعاً مربع نیست. در میان انواع پاسخ‌هایی که در تبیین این اوضاع ارائه شده است، پاسخ ماینونگ‌گرایان از این جهت که به نفي شیء‌بودگی موضوع این گزاره، یعنی مربع‌دایره، نمی‌انجامد متمایز است. در عوض برخی از آنان خاصیت مربع‌بودگی را هنگام تصدیق و تکذیب حمل آن بر مربع‌دایره، متفاوت از هم‌دیگر دانسته‌اند و برخی دیگر، رابطه‌ی حملي میان خاصیت مربع‌بودگی و مربع‌دایره را، حین تصدیق و تکذیب آن گزاره، دیگرگون یافته‌اند.

بنا بر تقریر پریست (Priest 2016) و برتو (Berto 2011) از ماینونگ‌گرایی، که اولی آن را ذیل عنوان هیچ‌گرایی [noneism] آورده و دومی آن را با عنوان ماینونگ‌گرایی وجهی [modal Meinongianism] می‌نامد، تبیین این وضعیت، به ارزش‌گذاری متفاوت این گزاره در جهان‌های مختلف فروکاسته می‌شود. بنابراین، مربع‌دایره اگرچه در جهان واقع، مربع نیست اما در جهان‌هایی دیگر، مربع است. وضعیت در مورد کوه‌بودگی کوه طلا، کارآگاه‌بودگی شرلوک هولمز و مختل‌کنندگی سیاره‌ی ولکان نیز کمابیش چنین است. نه شرلوک هولمز در جهان واقع، کارآگاه است و نه ولکان، در جهان واقع، مدار عطارد را مختل می‌کند. اما در جهان‌های دیگری، آنها چنین خواصی را دارند. این‌که این جهان‌های دیگر، چه‌طور جهان‌هایی هستند، خود پرسشی مهم است. زیرا اگرچه به‌سادگی شدنی است که جهان ممکن‌ی را چنان فرض کنیم که شرلوک هولمز، در آن کارآگاه باشد یا کوه‌طلا در آنجا طلایی باشد اما فرض جهان ممکن‌ی حاوی مربع‌دایره (که هم مربع است و هم دایره) ممتنع است. بنابراین ناگزیر از فرض جهان‌های ناممکن‌ی خواهیم شد که در کنار جهان‌های ممکن، تحقق‌دهنده‌ی وضعیت‌های ناممکن‌ی باشند که در پی تصدیق‌شان هستیم. بدین ترتیب، می‌توان یک پنداره‌ی عام از امکان تعریف کرد که همانا معادل صادق‌بودن در برخی جهان‌ها است (Priest 2016, p.194). این پنداره از امکان، از هر پنداره‌ی دیگری از امکان، عام‌تر است و پریست آن را متناظر با تصورپذیری [conceivability] می‌شمرد.

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۱۸۹

«من می‌توانم هر چیزی را که بتوان به نحو قابل فهمی، در قالب کلمات توصیف کرد، تصور کنم. برای تصویری چنان، صرفاً باید اوضاع امور را چنان که توصیف شده در نظر آورم» (Priest 2016, p.194).

و در توضیح کم‌وکیف تصورات خود می‌گوید:

درست همان‌گونه که متناظر با تصورات منطقیاً ممکن [logically possible conception] ما از اشیاء، جهان‌هایی هست که اوضاع اشیاء چنان تصور شده‌ی ما را متحقق می‌کند و همان‌گونه که متناظر با تصورات^۱ منطقیاً ناممکن ما از اشیاء، جهان‌هایی هست که اوضاع اشیاء چنان تصور شده‌ی ما را تحقق می‌بخشد، نیز هم متناظر با محتویات اوضاع التفاتی دلخواه ما، جهان‌هایی هست که اوضاع اشیاء چنان تصور شده‌ی ما را متحقق می‌نماید. البته نظر به اینکه اوضاع التفاتی [در حالت کلی]، تحت استنتاج، بسته نیستند، جهان‌های متناظر با آنها نیز، بسته نخواهند بود (Priest 2016, p.21).

البته تصور کردن یک وضعیت امور یا تصور کردن یک شیء، تنها یکی از انواع نسبت‌های التفاتی‌ای است که یک شخص می‌تواند با اوضاع و اشیاء مختلف برقرار کند. شخص می‌تواند تصور کند که شرلوک هولمز ساکن خیابان بیکر است، می‌تواند باور داشته باشد که او ساکن خیابان بیکر است و نیز می‌تواند تردید کند که چنان است. باور، تردید، ترس، تحسین، معرفت و ... انواع مختلف نسبت‌های التفاتی هستند.

حرکت کلیدی پرست این است که برای هر شخص چون d و هر عملگر التفاتی مانند Ψ ، نسبت دسترس‌پذیری خاص R_{Ψ}^d را روی مجموعه‌ی جهان‌ها، چنان تعریف می‌کند که هرگاه این نسبت میان دو جهان w و w' برقرار باشد (یعنی wR_{Ψ}^dw' باشد) معادل آن باشد که جهان w' همه‌ی اوضاعی که شخص d در w ، در نسبت التفاتی Ψ با آنها است را متحقق کند. مثلاً اگر نسبت Ψ ، حاکی از نسبت ترسیدن باشد، جهان‌هایی در نسبت R_{Ψ}^d با جهان واقع (@) خواهند بود که تمام آنچه که شخص d در جهان واقع از آنها می‌ترسد را متحقق کنند (Priest 2016, p.10). از این قرار، در نظام هیچ‌گرا هر یک از نسبت‌های التفاتی، تعبیری وجهی پیدا می‌کند و البته نظر به تعدد نسبت‌های التفاتی، نظامی چندوجهی [multi-modal] پدید می‌آید (Priest 2016, p.185).

بسیار مهم است که توجه کنیم که صورت‌بندی پرست از گزاره‌های ماینونگی، مبتنی بر یک وجه التفاتی ضعیف‌تر از تصورپذیری است که او آن را بازنمایی/تجسم [representation] می‌خواند^۲ (Priest 2016, pp. 84-5). فرض کنید که Φ ، عملگر التفاتی تجسم/بازنمایی

[representation] باشد و $a\Phi A(x)$ را (که در آن a نمادی برای سوژه‌ی التفاتی است) چنان بخوانیم که " a (در بافتار مربوطه) تجسم می‌کند که $A(x)$ برقرار است". عمل تجسم/بازنمایی ممکن است بسته به بافتی که در آن قرار دارد، حاکی از اعمال متفاوتی باشد. بنابراین مثلاً تجسم کردن جهان داستانی هولمز، هنگام خواندن داستان‌های او با تجسم کردن اوضاع منظومه‌ی شمسی حاوی سیاره‌ی ولکان، هنگام مطالعه‌ی کیهان‌شناسی قرن نوزدهم، متفاوت است.

اکنون $A(x)$ هر جور شرطی که باشد شخص می‌تواند شیئی را در خیالش چنان قصد [intend] کند که آن شیء توسط آن شرط، سرشته شده باشد [characterize]. اگر c_A به نحو صلب، این شیء را نشانگری کند البته نمی‌توان همواره اطمینان داشت که $A(c_A) @ \Pi^+$ برقرار باشد^۳ (یعنی نمی‌توان اطمینان داشت که در جهان واقع، شیء مذکور، شرط مورد نظر را برآورد) اما در عوض می‌توان همیشه چنین حکم کرد که: $A(c_A) @ \Pi^+$ (یعنی در جهان واقع، شخص a تجسم می‌کند که شیء مذکور، شرط مورد نظر را برمی‌آورد). از این قرار، در مورد نسبت التفاتی تجسم/بازنمایی (یعنی Φ)، برای هر جهانی مثل w که چنان باشد که $w @ R_{\Phi}^{\delta(a)}$ (یعنی w چنان باشد که تخیلات/بازنمایی‌های شخص a را محقق کند) می‌توان چنین نتیجه گرفت که: $A(c_A) @ \Pi^+$ ؛ یعنی شیء c_A ، در جهان w ، شرط $A(x)$ را برمی‌آورد. مثلاً هنگام خواندن داستان‌های کنون‌دویل، خواننده اوضاع و احوالی را بازنمایی/تجسم می‌کند که در آنها شرلوک هولمز، کارآگاهی ساکن خیابان بیکر است که فلان و بهمان خاصیت‌ها را دارد. اکنون شرلوک هولمز، خاصیت کارآگاه‌بودگی را در جهان واقع ندارد. با این حال خواننده، او را دقیقاً به عنوان دارنده‌ی خاصیت کارآگاه‌بودگی، بازنمایی/تجسم می‌کند و به همین دلیل، در همه‌ی جهان‌هایی که اوضاع و احوال بازنمایی‌شده/تجسم‌شده توسط خواننده‌ی داستان را محقق می‌کنند، شرلوک هولمز کارآگاه است.

بنابراین، چنین نیست که متناظر با هر شرط دلخواه، شیئی چنان بتوان سراغ کرد که در جهان واقع آن شرط را برآورد اما البته آن شیئی، در همه‌ی جهان‌هایی که اوضاع مرتبط تجسم‌شده توسط شخص را تحقق می‌بخشند، شرط مذکور را برمی‌آورد. این بیانی از یک جور اصل فراگیر نامعید است که پرست از آن با عنوان صورت مطلقاً عام اصل سرشتار [CP: Characterization Principle] یاد می‌کند:

اشیاء متعلق اندیشه، به هر طریقی که سرشته شده باشند همه‌ی خاصیت‌هایی که در سرشتار آنها به کار رفته باشد را دارند؛ [...] بدین ترتیب فرمول $A(x)$ ، هر شرط دل‌خواهی

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۱۹۱

که می‌خواهد باشد، شیئی چون c_A را می‌سریشد. و از این قرار $A(c_A)$ صادق خواهد بود؛ حال شاید نه در این جهان، بلکه در جهان‌هایی دیگر (Priest 2016, p.84).

باید در نظر داشت که عملگر بازنمایی (Φ) نزد پرست، برخلاف بسیاری دیگر از عملگرهای التفاتی، باید واجدِ حداقلی از انسجام باشد و از این‌رو ذیل استنتاج منطقی بسته است^۴:

$$(f1) \quad \text{if } @ \Vdash^+ \alpha\Phi A \text{ for all } A \in S, \text{ and } S \vdash_L B \text{ then } @ \Vdash^+ \alpha\Phi B$$

که در اینجا S مجموعه‌ی جمله‌های (متناظر با وضعیت) تجسم‌شده بوده و \vdash_L نشان‌گر قواعد استنتاجی حاکم بر جهان واقع است^۵. هرچند در مورد این‌که این قواعد دقیقاً چه هستند، پرست چندان سخت‌گیر نیست (Priest 2016, p.86). چنین است که شرلوک‌هولمز، در نظر پرست یا چپ‌دست است یا راست‌دست (یا هردو) زیرا شرلوک‌هولمز (در جهان داستان‌های دوپل) آدم است و هر آدمی (در جهان واقع)، یا راست‌دست است یا چپ‌دست (یا هردو)، پس شرلوک‌هولمز نیز چنین است هرچند که در سرشتار او، به هیچ یک از این صفات یا نقیض آنها اشاره‌ای نشده است.

به هر حال، بازنمایی/تجسم چه در قالب یک نسبت (میان یک شخص و یک شیء) و چه در صورت یک عملگر (که شخص بر یک جمله اعمال می‌کند)، نقش کلیدی در صورت‌بندی پرست از اشیاء ناموجود و گزاره‌های حاوی آنها دارد. در نظر او، اشیاء ناموجود، چه آنها که اتفاقاً ناموجود هستند (یعنی اشیاء داستانی و تخیلی محض مانند هولمز و زئوس) و چه آنها که ضرورتاً ناموجود اند (از قبیل اشیاء ریاضیاتی، گزاره‌ها، خاصیت‌ها، جهان‌ها و باقی اشیاء انتزاعی) همگی در سازوکاری شامل اوصاف خاص یا عام، سرشته می‌شوند و اوصاف و خاصیت‌هایی را که در سرشتارشان آمده است، اگر نه در جهان واقع، دست‌کم در جهان‌هایی که متحقق‌کننده‌ی بازنمایی/تجسم اندیشندگان به آنهاست برآورده می‌کنند.

۲. پرست، زالتا و ... کلارک

معناشناسی هیچ‌گرای پرست، دارای یک دامنه‌ی ثابت از اشیاء است که شامل هم اشیاء موجود و هم اشیاء ناموجود است. از این دیدگاه، شرلوک هولمز هم در جهان واقع و هم در جهان‌های داستان‌های کنون‌دوپل، خاصیت‌هایی دارد. در داستان‌های دوپل، به‌صراحت کارآگاهی‌ست نکته‌سنج که ساکن خیابان بیکر است و مانند آن. در جهان‌های این داستان‌ها، البته بسیاری از

خواص را هم دارد که نه به صراحت، بلکه تنها ضمناً پیامد خاصیت‌های صریح او (ذیلِ بستار) هستند، از این قبیل که در آن جهان‌ها، موجود است (زیرا در آن جهان‌ها انبوهی از خاصیت‌های مستلزم وجود [existence entailing] را دارد). نیز مادام که این داستان‌ها در جهان‌هایی بیشینه [maximal] متحقق شوند، انبوهی از خاصیت‌هایی دیگر که نه به تضمین و نه به تصریح در داستان نیامده‌اند را دارد، مثلاً شاید از این قبیل که در فلان ساعت بهمان روز چرت کوتاهی زده باشد. این گونه خاصیت‌های هولمز، به جز این فقره‌ی آخر، نوعاً خاصیت‌هایی هستند که زالتا (Zalta 1983) رابطه‌ی آنها را با شرلوک هولمز، یک رابطه‌ی حملی نامتداول می‌شمرد.

در نظر داشته باشید که بنا به تقریر زالتا از ماینونگ‌گرایی، که ذیلِ عنوان "دو حمل‌گرایی ماینونگی" می‌تواند نامیده شود، رابطه‌ی حملی میان اشیاء متداول با خاصیت‌های‌شان، متفاوت از رابطه‌ی حملی خاص میان اشیاء انتزاعی (یعنی اشیاء ضرورتاً ناموجود نزد زالتا) و خاصیت‌های سرشونده‌ی آنها است. زالتا رابطه‌ی حملی نخست را، نمونش [exemplifying] و رابطه‌ی حملی دوم را رمزانش [encoding] می‌نامد. حملِ نمونشیِ خاصیتِ F بر شیءِ x را به صورتِ متداول Fx نشان می‌دهد و چنین می‌خواند که F را می‌نموند. نیز حملِ رمزانشیِ F بر x را به شکلِ مقلوب، یعنی xF نمادگذاری کرده و چنین می‌خواند که F را می‌رمزند. در نظر زالتا، متناظر با هر شرطی (با لحاظ برخی قیود) که روی خاصیت‌ها گذاشته شود، می‌توان شیئی انتزاعی چنان سرشت که دقیقاً همان خاصیت‌ها را برمزند (اصل فراگیر [comprehension Principle]). بنابراین مثلاً متناظر با خاصیتِ دایره‌بودگی و مربع‌بودگی، می‌توان شیئی انتزاعی سرشت (و آن را مربع‌دایره نامید) که هر دوی این خاصیت‌ها را برمزند گو این که هیچ‌یک را نمی‌نموند.

پریست بر آن است که:

آنچه را که من با گفتن این که فلان شیء، بهمان خاصیت را دارد بیان می‌کنم، زالتا با گفتن این که آن شیء آن خاصیت را می‌نموند بیان می‌کند و آنچه را که من با گفتن این که فلان شیء، بهمان خاصیت را در جهان‌های سرشونده‌ی خود (یعنی جهان‌هایی که مطابق تجسم اوضاع التفاتی مرتبط با آنها تحقق یافته‌اند) دارد بیان می‌نمایم زالتا با گفتن این که آن شیء، آن خاصیت را می‌رمزند بیان می‌کند (Priest 2016, p.247).

خاصیت‌های نمونشی هولمز، از این قرار، خاصیت‌هایی خواهند بود که او آنها را در جهان واقع دارد. رایکر (Reicher 2019) و نولان (Nolan 2008) شکایت می‌کنند که پریست چندوچونِ خاصیت‌هایی را که اشیاء ناموجود در جهان واقع دارند چندان معلوم نمی‌کند. خوب البته این

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۱۹۳

قدر معلوم است که هولمز در جهان واقع، خاصیت وجود را ندارد و نیز از خاصیت‌های مستلزم وجود بی بهره است. پس متمم خاصیت‌های مستلزم وجود را دارد و به‌طور خاص، خاصیت لاوجود را دارد (Priest 2016, p.95). به جز این، پرست معتقد است که به ازای هر خاصیت الف‌طور، اگر شرلوک هولمز خاصیت الف‌طوربودگی را در جهان داستان‌های دوپیل داشته باشد آنگاه نیز خاصیت الف‌طوربودگی در جهان داستان‌های دوپیل را هم در جهان واقع دارد (Priest 2016, p.247).

رایکر (Reicher 2019) بر آن است که تناظر اخیر، گواهی بر ساختار مشترک میان ماینونگ‌گرایی دوحمل‌گرایانه‌ی زالتا با ماینونگ‌گرایی وجهی پرست است. زیرا از دید او این که شرلوک هولمز کارآگاه‌بودگی را برمزاند متناظر است با این که شرلوک هولمز رمزاندگی کارآگاه‌بودگی را بنموند. پرست متوجه است که پذیرش مشابهت ساختاری با نظام زالتا، هیچ‌گرایی را در معرض خطر بروز پارادکس‌های دوحمل‌گرایی قرار می‌دهد. شاید از همین رو است که در رد این همانی میان ساختار هیچ‌گرای خودش با ساختار نظریه‌ی اشیاء زالتا، دو تفاوت میان آن دو ذکر می‌کند (Priest 2016, p.247). نخست آن که اشیاء سرشته‌شده‌ی پرست، می‌توانند انواع و اقسام خاصیت‌هایی که در سرشت آنها نیست را در جهان سرشته‌شده‌ی خود داشته باشند؛ مثلاً شرلوک هولمز، در هر جهانی که او را متحقق کند، یا راست‌دست است یا چپ‌دست؛ هرچند که نامی از چپ‌دستی یا راست‌دستی در سرشتار او نیامده باشد. می‌گویم برخلاف نظر پرست، زالتا نیز به دلیل مشابهی، شرلوک هولمز را رمزاندده‌ی راست‌دست‌بودگی یا چپ‌دست‌بودگی می‌شمارد (Zalta 1983, pp.100 & 182) و (Zalta 2022, p.588). در واقع باید توجه داشت که تا آنجا که غنای خاصیت‌های یک شیء ناشی از تعهد به بستار منطقی است، اشیاء انتزاعی زالتا و اشیاء ناموجود پرست کم‌وبیش به یک‌اندازه، غنی هستند. اما البته، هرگاه خاصیت‌های فارغ از بستار در نظر باشند، پرست درست می‌گوید. دلیل دوم پرست آن است که اصل سرشتار مورد نظر پرست در هیچ‌گرایی، بر خلاف اصل فراگیر زالتا، به کلی نامقید است یعنی هر شرطی می‌تواند در سرشتن اشیاء پرست به کار رود.

«فرمول $A(x)$ ، هر شرط دل‌خواهی که باشد، شیئی چون c_A را می‌سریشد. و از این قرار $A(c_A)$ صادق خواهد بود؛ حال شاید نه در این جهان، بلکه در جهان‌هایی دیگر.» (Priest 2016, p.84)

برای زالتا، صرفاً شرط‌هایی را می‌توان در تعریف اشیاء انتزاعی به کار برد که حاصل انتزاع از فرمول‌های غیررمانشی باشند زیرا در غیر این صورت، می‌توان مثلاً پارادکس کلارک (Clark 1978) را به شرح زیر در نظام زالتا بازتولید کرد:

گیریم انتزاع خاصیت‌ها مقید به هیچ قیدی نباشد، پس می‌توان دو خاصیت K و L را چنین انتزاع نمود:

$$(f2) \quad \begin{aligned} K &= \lambda x \exists F (xF \& \sim Fx) \\ L &= \lambda x \forall F (xF \rightarrow Fx) \end{aligned}$$

خاصیت K (موسوم به خاصیت کلارک) عبارت از رمزاندگی خاصیتی نانمونیده است، و خاصیت L عبارت از نمونندگی هرخاصیت رمزانیده است. گیریم که t شیئی انتزاعی باشد که فقط خاصیت K را می‌رماند. اکنون فرض کنید که این شیء، خاصیت L را بنموند. (بنا به قاعده‌ی حذف لامبدا) نتیجه می‌گیریم که $\forall F (tF \rightarrow Ft)$ ، پس t باید خاصیت K را علاوه بر آنکه می‌رماند، نیز هم بنموند. دوباره بنا به همان قاعده، نتیجه می‌گیریم که $\exists F (tF \& \sim Ft)$ ، که معنایش این است که $\sim \forall F (tF \rightarrow Ft)$. اما در این صورت چنین نیست که t خاصیت L را بنموند؛ که این خلاف فرض است. این بار فرض کنید که t چنین نباشد که خاصیت L را بنموند یعنی $\sim \forall F (tF \rightarrow Ft)$ که معنایش این است که $\exists F (tF \& \sim Ft)$ پس یعنی شیء t خاصیت K را می‌نموند. حال خاصیت موضوع سور جزئی اخیر را R بنامید. شیء t خاصیت K را می‌نموند. اما از آنجا که t تنها یک خاصیت را می‌رماند، خاصیت R باید همان خاصیت K باشد. اما بنا به تعریف R ، شیء t چنین نیست که R را بنموند، یعنی $\sim [\lambda x \exists F (xF \& \sim Fx)] t$ و این باز خلاف فرض اخیر است: تناقض. (Zalta 1983, pp. 158-159).

و البته پریست معتقد است که گرفتار این پارادکس نمی‌شود زیرا «اگر پنداره‌ی رمزاندن را با پنداره‌ی وقوع در جهانی دیگر، جایگزین کنیم آخرین گام استدلال فوق، ناکام می‌ماند زیرا در یک جهان دیگر، ممکن است خیلی چیزها به غیر از [خاصیت کلارک] بر t صدق کند.» (Priest 2016, p.247).

البته در این که پریست راست بگوید باید مناقشه کرد. در صورت بندی پریست از این پارادکس، شیء t چونان شیئی که توسط خاصیت K سرشته شده است معرفی می‌شود. و نکته این جاست که برخلاف سازوکار تعریف اشیاء در صورت بندی زالتا، که خاصیت‌های رمزانشی شیء t را به خاصیتی واحد (یعنی همان که در تعریفش آمده) محدود می‌کند، صورت بندی پریست نمی‌تواند محدود کردن خاصیت‌های آن شیء در جهان‌های دیگر را ضمانت کند؛ یعنی پریست نمی‌تواند (یا نمی‌خواهد) شیء کلارک را چونان شیئی که فقط یک خاصیت دارد و آن هم خاصیت کلارک است تعریف کند.

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۱۹۵

نولان در (Nolan 2008) یک پارادکس قطری دیگر پیشنهاد می‌دهد که (نشان خواهیم داد قرابت زیادی با پارادکس کلازک دارد و) ممکن است برای حل این کاستی به کار آید. فرض کنید فرمول $C(x, y)$ بیان‌گر این باشد که شیء x توسط خاصیت γ سرشته شده است؛ و فرمول xTy بدین معنی باشد که x به y می‌اندیشد. نیز چنین بینگارید که حروف کوچک لاتین، متغیرهای شیئی باشند، حروف کوچک یونانی، متغیرهایی از برای مجموعه‌ها بوده و λ نشانه‌ی انتزاع خاصیت (در حساب لامبدا) باشد. نولان مجموعه‌ی η را به عنوان مجموعه‌ی همه‌ی اشیائی که صرفاً توسط خاصیت اندیشندگی به مجموعه‌ای از اشیاء سرشته شده باشند بدون آنکه خود عضوی از آن مجموعه از اشیاء باشند، تعریف می‌کند:

$$(f3) \quad \eta: y \in \eta \leftrightarrow \exists \alpha C(y, \lambda x(xT\alpha)) \& \forall \beta (C(y, \lambda x(xT\beta)) \rightarrow y \notin \beta)$$

نیز شیء o را به عنوان شیئی می‌گیرد که دقیقاً از خاصیت اندیشندگی به مجموعه‌ی η سرشته شده باشد. از این قرار، شیء o دو اصل موضوع زیر را برآورده می‌کند:

$$(f4) \quad \begin{array}{l} Ax. 1 \quad C(o, \lambda x(xT\eta)) \\ Ax. 2 \quad \forall \delta ((C(o, \lambda x(xT\delta)) \rightarrow \delta = \eta) \end{array}$$

نولان مبتنی بر این دو اصل موضوع و تعریف η و طی صورت برهانی نشان می‌دهد که فرض عضویت o در η به عدم عضویت o در η می‌انجامد و فرض عدم عضویت نیز به عضویت منتج می‌شود (Nolan 2008, pp. 195-6).

پرست بر آن است که با لحاظ منابع زبانی هیچ‌گرا، طبیعی‌ترین شیوه برای فهم $C(y, \lambda xA(x))$ این است که آن را در قالب تعریف γ ذیل یک وصف عام درک کنیم؛ یعنی چونان شیئی که شرط $A(x)$ را برمی‌آورد. از این قرار، اگر \mathcal{E} را نشانه‌ی عملگر وصف عام بگیریم، $C(y, \lambda xA(x))$ را می‌توان به شکل $\gamma = \mathcal{E}xA(x)$ بازنویسی کرد. البته باید در نظر داشت که خوانش تابع C به عنوان یک وصف خاص و بازنویسی آن به صورت $\gamma = \mathcal{I}xA(x)$ که در آن، \mathcal{I} عملگر وصف خاص باشد (یعنی این که γ شیء یگانه‌ای باشد که $A(x)$ را برمی‌آورد) نیز تأثیری در آنچه که در پی می‌آید ندارد. در هر حال، پرست دو اصل موضوع فوق را چنین بازنویسی می‌کند:

$$(f5) \quad \begin{array}{l} Ax. 1' \quad o = \mathcal{E}xxT\eta \\ Ax. 2' \quad \forall \delta (\mathcal{I}xxT\delta = \mathcal{E}xxT\eta \rightarrow \delta = \eta) \end{array}$$

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۱۹۷

(Priest 2016, p.247) و نیز نسخه‌ی نولان (Nolan 2008, p.195) مبتنی بر سه شرط است. نخست این‌که بتوان اشیائی سراغ کرد که قابلیت مشارکت در دو گونه از روابط بنیادی متمایز با خاصیت‌ها را داشته باشند. دوم این‌که به نحوی بتوان یک استلزام میان این دو گونه‌ی رابطه برقرار کرد به نحوی که درآویختن یک شیء در یک رابطه، آغشته‌شدن آن شیء به رابطه‌ی دیگر را در پی داشته باشد. و سوم این‌که بتوان اشیائی سراغ کرد که رابطه‌شان با خاصیت‌ها، محدود به خاصیتی واحد باشد. این سه شرط را به ترتیب، شرطِ دوگانگی (روابط)، شرطِ استلزام (روابط) و شرطِ انحصار (سرشونده) می‌نامیم.

نسخه‌ی اصلی پارادکس کلارک (Clark 1978) ناظر به نظریه‌ی نمود [Guise Theory] است. کاستانیدا (Castañeda 1974) در تبیین این نظریه، شرطِ دوگانگی روابط را با فرض تمایز میان رابطه‌ی حمل درونی [internal] و رابطه‌ی هم‌گوهرندگی [consubstantiation] حاصل می‌کند. شرط استلزام صراحتاً در تعریف ویژگی‌های رابطه‌ی هم‌گوهرندگی وضع می‌شود و شرط انحصار، به‌سادگی در هنگام تعریف هسته‌ی تک‌عضوی نمود متناظر با شیء کلارک، لحاظ می‌گردد. زالتا هنگام بازسازی پارادکس، شرط دوگانگی روابط را با فرض تمایز نمونش و رمزانش پیشاپیش برآورده می‌کند. شرط استلزام را در تعریف خاصیت کلارک می‌گنجانند و شرط انحصار را در ضمن تعریف شیء کلارک (متناظر با خاصیتی واحد)، وارد می‌کند.

در مورد پرست اما هر قدر که رابطه‌های دوگانه را می‌توان با حمل در جهان واقع و حمل در جهان‌های دیگر، به نحو سراسری معادل کرد، شرط‌های استلزام و انحصار را دیگر نمی‌توان به‌سادگی تأمین نمود. خود پرست در هنگام بازسازی پارادکس کلارک، انحصار خاصیت سرشونده‌ی شیء کلارک را کلاً نادیده می‌گیرد و هم‌ازاین‌رو است که راهی برای فرار از کمند پارادکس کلارک می‌یابد. البته باید در نظر داشت که نظام هیچ‌گرا [Noneism] در تقریر پرست و برتو، یک نظام مرتبه‌ی اول است (Priest 2016, p.9) که مؤلفه‌های لازم برای توصیف ساختار خاصیت‌های مرکب، و به طور خاص بیان شرط انحصار را ندارد. کوه‌طلای موجود، در نظر برتو آن شیئی است که فرمول $\alpha[x]$ را به شرح زیر برآورده می‌کند (Berto 2014, pp.64 & 65) و (Berto 2012, p.522):

$$(f7) \quad \alpha[x] = "x \text{ is golden} \wedge x \text{ is mountain} \wedge x \text{ exists}"$$

اشاره به اجزاء (یعنی عاطف‌های) عبارت مرکب $\alpha[x]$ ، سور بستن روی آنها یا جداکردن یکی از دیگران، و به‌طور خاص منحصر کردن خاصیت‌های یک شیء به یک خاصیت واحد، در

زبان پریست باعث تکلف است. البته علی‌رغم این محدودیت‌ها، پریست هر جا که لازم باشد استدلال‌هایش در فرازبان را طبیعتاً فارغ از محدودیت‌های زبان مرتبه‌ی اول (شیئی) خود سامان می‌دهد. مثلاً در ساختن تعبیرهای جهان‌ممکنی خاص که باید شرط یکتایی جهان‌های دسترس‌پذیر از یک جهان را بیان کند (Priest 2016, p.23) یا مثلاً در مورد مجموعه‌ای از جمله‌ها که یک جمله‌ی خاص، عضوی از آن است (Priest 2016, p.86). به هر حال، همان‌طور که نولان (2008, p.196) می‌گوید، تقید به صورت‌بندی مرتبه‌ی اول، قاعدتاً نباید راه‌حل مختار پریست برای پیشگیری از پارادکس‌ها باشد.

به هر ترتیب، می‌توان برداشت کرد که ملاحظه‌ی اهمیت شرط انحصار در بازتولید پارادکس از یک‌سو و هم‌مین محدودیت‌های زبان مرتبه‌ی اول هیچ‌گرا در بیان شرط انحصار، از سوی دیگر است که نولان را بر آن داشته تا شرط انحصار را یک‌راست در قالب اصل موضوع f4.Ax.2 به سیستم تزریق کند. اصل موضوعی حاکی از این‌که اگر شیئی از یک شرط واحد، سرشته شده باشد، انحصاراً برآورنده‌ی همان شرط است نه هیچ شرط دیگر. پریست البته، چنان‌که گفته شد، سخن نولان را چنان صورت‌بندی می‌کند که این اصل موضوع، در نظام هیچ‌گرا ناموجه باشد.

از سوی دیگر، گنجاندن شرط انحصار در سرشتار شیء، پیچیدگی‌های جدیدی می‌آفریند زیرا محل تحقق شرط‌های سرشتار، نه جهان واقع، بلکه جهانی دیگر است. بدین ترتیب اگر بنا باشد محتوای شرط انحصار، در یک استدلال منتهی به تناقض به کار آید، این استدلال متوجه اوضاع و احوال جهانی دیگر خواهد بود و در این حالت، گیریم که تناقضی در جهانی دیگر حاصل شود، نتیجه‌ای ناسازگار نمی‌توان به حسابش آورد. هرچه نباشد جهان‌های ناممکن، خود بخشی از معناشناسی نظام هیچ‌گرا هستند. بنابراین بازتولید پارادکس در جهان واقع، نیازمند آن است که گزاره‌های حاکی از شرط انحصار (در جهان‌های دیگر) به نحوی در جهان واقع منعکس شوند یعنی کارآمدی شرط انحصار، منوط به امکان‌پذیری نشت اطلاعات میان جهان‌ها یا نوعی انتقال جهانی [world shift]، از جهان‌های دیگر به جهان واقع است.

در مورد شرط استلزام نیز ملاحظات مشابهی وجود دارد. با توجه به ترجمه‌ی فرمول‌های رمزانشی به فرمول‌هایی در جهان‌های دیگر، محتوای خاصیت کلارک، عملاً حاکی از استلزام میان اوضاع و احوال جهان‌های دیگر با اوضاع و احوال جهان واقع است. از این قرار، برآورده شدن شرط استلزام نیز متناظر با نوعی انتقال جهانی، از جهان‌های دیگر به جهان واقع است.

می‌گوییم سراسرترین شیوه‌ی انتقال جهانی یا نشت میان جهانی اطلاعات، بهره‌گیری از پنداره‌های موجه (یعنی ضرورت و امکان) است. بدین ترتیب برای بازتولید پارادکس لازم است که در صورت‌بندی شرط‌های استلزام و انحصار (خواه در ضمن تعریف خاصیت کلارک، یا توصیف شیء کلارک، یا چونان اصل/قانونی حاکم بر نظام منطقی هیچ‌گرا) از عملگرهای موجه استفاده شود. مثلاً شیء سرشته‌شده در ضمن توصیف زیر را در نظر بگیرید:

$$(f8) \quad a = \text{ix} \square (Px \& \sim Px)$$

که در اینجا، نماد مربع، نشانه‌ی عملگر ضرورت منطقی و P ، محمول‌نشانه‌ی دلخواه است. سرشتار این شیء، در غیاب عملگر ضرورت، شیئی را می‌سریشد که در جهانی دیگر، برآورنده‌ی P و هم $\sim P$ است. مادام که چنین اوضاعی صرفاً در جهانی دیگر باشد، البته ما را نگران نخواهد کرد. اما در حضور عملگر ضرورت، و با فرض این‌که چارچوب مناسب موجهات منطقی، آن‌طور که پرست می‌پسندد (Priest 2016/5016, pp.12&186)، یک نظام موجه $S5$ باشد، شاید انتظار داشته باشیم که تناقض $Px \& \sim Px$ به جهان واقع نیز نشت کند. این انتظاری نابه‌جا است. چنان‌که در پی می‌آید، پنداره‌ی منطقی ضرورت و امکان در معنائشناسی هیچ‌گرا، در جهان‌های ناممکن، از معنای متداول خود بی‌بهره است.

۳. امکان استلزام در معنائشناسی پرست

در نظر داشته باشید که هر تعبیری از زبان نظام هیچ‌گرا، ساختار مرتبی مانند $\langle P, I, O, @, D, \delta \rangle$ است که در آن، D دامنه‌ی اشیاء (شامل اشیاء موجود و ناموجود) است. پرست اغلب فرض می‌کند دامنه‌ی اشیاء در همه‌ی جهان‌ها ثابت است (Priest 2016, pp. 9 & 22). P ، I و O به ترتیب مجموعه‌ی جهان‌های ممکن، ناممکن، و باز هستند^۹. می‌توان اجتماع جهان‌های ممکن و ناممکن را با عنوان جهان‌های بسته نامیده و با C نشان داد. جهان‌های بسته، بدین نام خوانده می‌شوند زیرا برخلاف جهان‌های باز، تحت استنتاج منطقی، بسته هستند. جهان‌های باز و جهان‌های بسته، متباین‌اند و روی هم مجموعه‌ی جهان‌های \mathcal{W} را شکل می‌دهند یعنی: $\mathcal{W} = O \cup C$ و $O \cap C = \emptyset$. جهان واقع (با نماد $@$)، عضو جهان‌های ممکن است و δ ، تابع تخصیص تعبیر می‌باشد (که شامل تابع S برای مقداردهی به متغیرهاست) (priest 2016, p.22).

پریست صدق A در جهان $w \in \mathcal{W}$ ذیل یک تعبیر مشخص را به صورت $w \Vdash_s^+ A$ و کذب آن را به شکل $w \Vdash_s^- A$ نشان می‌دهد. در مورد فرمول اتمی (یا ماتریس یا تابع گزاره‌ای) $Pt_1 \dots t_n$ (که در آن P نماد یک محمول n -موضعی و $t_1 \dots t_n$ متغیرهای شیئی هستند، شرط‌های صدق و کذب چنین‌اند:

$$(f9) \quad \begin{aligned} w \Vdash_s^+ Pt_1 \dots t_n &\text{ iff } \langle \delta_s(t_1), \dots, \delta_s(t_n) \rangle \in \delta^+(P, w) \\ w \Vdash_s^- Pt_1 \dots t_n &\text{ iff } \langle \delta_s(t_1), \dots, \delta_s(t_n) \rangle \in \delta^-(P, w) \end{aligned}$$

که در اینجا $\delta^+(P, w)$ و $\delta^-(P, w)$ به ترتیب، مصداق و متمم‌مصداق P در جهان w هستند که اولی شامل n -تایی‌هایی از اشیاء دامنه است که P در w بر آنها صدق می‌کند و دومی شامل آنهایی است که P در w در موردشان کاذب است (priest 2016, pp.9-10).

شرط صدق فرمول‌های غیراتمی، بسته به اینکه در چه جهانی ارزش‌گذاری بشوند متفاوت است. در مورد فرمول‌های وجهی منطقی، چنانچه $w \in \mathcal{P}$ باشد (یعنی ارزش‌گذاری در جهان‌های منطقیاً ممکن در نظر باشد)، داریم (Priest 2016, p.18):

$$(f10) \quad \begin{aligned} w \Vdash_s^+ \Box A &\text{ iff for all } w' \in \mathcal{P}, w' \Vdash_s^+ A \\ w \Vdash_s^- \Box A &\text{ iff for some } w' \in \mathcal{P}, w' \Vdash_s^- A \\ w \Vdash_s^+ \Diamond A &\text{ iff for some } w' \in \mathcal{P}, w' \Vdash_s^+ A \\ w \Vdash_s^- \Diamond A &\text{ iff for all } w' \in \mathcal{P}, w' \Vdash_s^- A \end{aligned}$$

اما اگر $w \in \mathcal{J}$ باشد (یعنی از نظرگاه جهان‌های ناممکن) ضرورت منطقی و امکان منطقی، تعبیر متفاوتی از جهان‌های ممکن می‌یابد. در چنین جهان‌هایی هر فرمول موجه (به وجه منطقی) مانند $\Box A$ یا $\Diamond A$ ، به صورت فرمولی چون C بازنویسی می‌شود که در آن اگرچه متغیرهای شیئی حفظ می‌شوند ولی باقی ساختار فرمول، پنهان می‌ماند (Priest 2016, p.17). از این قرار، این‌گونه فرمول‌ها، بی‌توجه به ساختارشان، درست مانند فرمول‌های اتمی ارزش‌گذاری می‌شوند؛ یعنی در شرط صدق C ، اثری از دسترسی w به دیگر جهان‌ها نیست و تابع تخصیص δ ، دیگر مستقیماً به چنان فرمول‌هایی مصداق و متمم‌مصداق تخصیص می‌دهد^{۱۱}. بدین ترتیب برای $w \in \mathcal{J}$ ، شرایط صدق $\Box A$ یا $\Diamond A$ ، که حالا به صورت C بازنویسی شده‌اند، مطابق شرط‌های (f9) خواهد بود (priest 2016, p.18):

$$(f11) \quad \begin{aligned} w \Vdash_s^+ C(t_1 \dots t_n) &\text{ iff } \langle \delta_s(t_1), \dots, \delta_s(t_n) \rangle \in \delta^+(C, w) \\ w \Vdash_s^- C(t_1 \dots t_n) &\text{ iff } \langle \delta_s(t_1), \dots, \delta_s(t_n) \rangle \in \delta^-(C, w) \end{aligned}$$

بنابراین مادام که پنداره‌ی (متداول) منطقی از ضرورت و امکان در نظر باشد، ارزش‌گذاری $\Box A$ در جهان‌های ممکن، با ارزش‌گذاری A در همه‌ی جهان‌های ممکن که به آنها دسترسی منطقی دارد (از جمله جهان واقع)، درهم‌تنیده می‌شود. یعنی اطلاعات از جهان‌های ممکن به جهان واقع، ذیل دسترس‌پذیری منطقی، نشت می‌کند. اما ارزش‌گذاری $\Box A$ در جهان‌های ناممکن، دیگر وابستگی‌ای به دسترس‌پذیری میان‌جهانی (یعنی به ارزش A در جهان‌های دیگر؛ از جمله در جهان واقع) ندارد. یعنی هرگز نمی‌توان از نشت اطلاعات از جهان‌های ناممکن به جهان واقع، اطمینان یافت. در واقع، حتی اگر دسترسی از جهان‌های ناممکن به جهان واقع، برقرار باشد هم طبق (f11) نادیده انگاشته می‌شود. و از آنجایی که وضعیت‌های تناقض‌آمیز، قاعدتاً در جهان‌های ناممکن رخ می‌دهند (و نه جهان‌های ممکن)، شرط استلزام به نحو مؤثری برآورده نمی‌شود.

اما چنان‌که اشاره شد، نظام هیچ‌گرا نظامی چندوجهی است و علی‌رغم ناکارآمدی پنداره‌ی منطقی از امکان، شایسته است که دیگر پنداره‌های موجه آن نیز آزموده شوند. مثلاً پنداره‌ی جهی تصویرپذیری را در نظر بگیرید. برخلاف نسبت دسترس‌پذیری منطقی که در چگال‌ترین حالت (S5)، میان هر جهان ممکن (از جمله جهان واقع) با صرفاً همه‌ی جهان‌های ممکن دیگر برقرار است، نسبت دسترس‌پذیری تصویرپذیرانه، می‌تواند میان هر جهان بسته (از جمله جهان واقع) با مطلقاً هر جهان دیگری (خواه بسته یا باز) برقرار باشد. هرگاه Γ نشانه‌ی عملگر التفاتی تصورکردن باشد و فرمول $t\Gamma A$ را چنان بخوانیم که شخص t ، گزاره‌ی A را تصور می‌کند، و $R_V^{\delta(t)}$ نماد دسترس‌پذیری تصویرپذیرانه باشد، آنگاه به عنوان حالت خاصی از معاشناسی عملگرهای التفاتی، برای هر $w \in \mathcal{C}$ داریم (Priest 2016, p.23):

$$(f12) \quad \begin{aligned} w \Vdash_S^+ t\Gamma A \text{ iff for all } w' \in \mathcal{W} \text{ such that } wR_V^{\delta(t)}w', w' \Vdash_S^+ A \\ w \Vdash_S^- t\Gamma A \text{ iff for some } w' \in \mathcal{W} \text{ such that } wR_V^{\delta(t)}w', w' \Vdash_S^- A \end{aligned}$$

یعنی در هر جهان بسته ($w \in \mathcal{C}$)، شرط لازم و کافی برای تصدیق این که t در حال تصور A باشد این است که در همه‌ی جهان‌های باز و بسته‌ای که از w ، دسترس‌پذیری تصویرپذیرانه دارند، A صادق باشد. پرست بر آن است که ازای هر $w \in \mathcal{W}$ داریم: $@R_V w$ یعنی مطلقاً هر جهانی، از سوی جهان واقع، دسترس‌پذیری تصویرپذیرانه دارد (Priest 2016, p.194). این دسترسی تصویرپذیرانه‌ی جهان واقع به دیگر جهان‌ها، صرف‌نظر از بسته بودن یا باز بودن آنها، البته ما را مطمئن می‌کند که صدق‌های جهان واقع، در قالب تصورات شخص، به هر جهان دیگری (خواه بسته یا باز)، قابل انتقال باشند. با این حال، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، آنچه برای

کارآیی شرط استلزام مورد نیاز است، نشتِ اطلاعات، نه از جهان واقع به جهان‌های دیگر، بلکه از جهان‌های دیگر به جهان واقع می‌باشد. مع‌الاسف در جهان‌های باز ($w \in \mathcal{O}$)، شرطِ صدقِ عبارت‌های شاملِ عملگرِ تصور، مستقل از دسترسیِ تصویرپذیرانه‌ی آن جهان‌ها به جهان‌های دیگر است. فراتر از این؛ در جهان‌های باز، شرطِ صدقِ تقریباً همه‌ی فرمول‌ها (شامل فرمول‌های وجهی منطقی، شرطی‌های اکید، نقض، عطف، فصل و ...)، هرج‌ومرج‌گونه [anarchic] است یعنی بی‌توجه به ساختار آنها و بی‌تعهد به هرگونه قید استنتاجی، به سان یک فرمول اتمی تعیین می‌شود (Priest 2016, pp.22-24) بنابراین می‌توان شرطِ صدقِ عمومی این فرمول‌ها در $w \in \mathcal{O}$ را به سبکِ شرطِ صدقِ \square و \diamond در جهان‌های ناممکن، یعنی دقیقاً مطابقِ (f) (11) نوشت.

یعنی کاربست مفهوم تصویرپذیرانه از ضرورت و امکان، اگرچه محدودیت دسترس‌پذیری منطقی مؤثر میان جهان‌های ناممکن و جهان واقع را برطرف می‌کند، اما شرایطِ صدقِ هرج‌ومرج‌گونه‌ای را در جهان‌های باز، پیش می‌کشد. یعنی حتی اگر جهان‌های باز، به جهان واقع، دسترسیِ تصویرپذیرانه هم داشته باشند، این دسترسی در هنگام ارزشگذاری عبارت‌های موجهاتی تصویرپذیرانه، به نحو مؤثر نادیده انگاشته می‌شود. از طرف دیگر، ذیل مفهوم التفاتی تصویرپذیری، هیچ‌گونه قیدی که جهان تحقق‌دهنده‌ی شرایطِ تصور شده را محدود به جهان‌های بسته کند وجود ندارد. یعنی شدنی‌ست که تصور یک وضعیت/یک شیء دلخواه، دست‌برقضا در جهانی باز، تحقق پیدا کند و بنا به هرج‌ومرج حاکم بر چنان جهانی، نمی‌توان روی نشت اطلاعات از آن جهان به جهان واقع حساب باز کرد.

خوشبختانه، راه میانه‌ای وجود دارد که هم امکان دسترس‌پذیری چگال و هم هنجارمندیِ مقبول شرایطِ صدق را تضمین می‌کند. چنان‌که اشاره شد، ماینونگ‌گرایی وجهی، مبتنی بر کاربستِ مفهوم التفاتی بازنمایی/تجسم است که نسبت به تصور/انگارش یک وجه التفاتی محدودتر محسوب می‌شود. از این قرار، دسترس‌پذیری متناظر با مفهوم التفاتی بازنمایی، صرفاً روی جهان‌های بسته، روا داشته می‌شود (Priest 2016, p.85) و بنابراین، شرایطِ صدق عبارت‌های بازنمایانه، تابع معناشناسی عمومی عملگرهای التفاتی (Priest 2016, p.23)، البته طبیعتاً با محدودکردن دسترسی به صرفاً جهان‌های بسته، خواهد بود. بنابراین برای هر $w \in \mathcal{C}$ داریم:

$$(f 13) \quad \begin{aligned} w \Vdash_{\mathcal{S}}^+ t \Phi A \text{ iff for all } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_{\Phi}^{\delta(t)} w', w' \Vdash_{\mathcal{S}}^+ A \\ w \Vdash_{\mathcal{S}}^- t \Phi A \text{ iff for some } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_{\Phi}^{\delta(t)} w', w' \Vdash_{\mathcal{S}}^- A \end{aligned}$$

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۲۰۳

در اینجا هم البته شرایط صدق در جهان‌های باز ($w \in \mathcal{O}$)، هرج و مرج گونه است اما نشان خواهیم داد که لااقل تا آنجا که به اهداف ما در اینجا مرتبط است، لازم نیست دل‌مشغول شرایط صدق عبارت‌های بازنمایانه از دید جهان‌های باز باشیم. در نتیجه همین مقدار که فرمول‌های بازنمایانه، در جهان‌های بسته، شرایط صدق یکنواخت، قاعده‌مند و قابل پیش‌بینی داشته باشند برای اطمینان از امکان‌پذیری شرط استلزام، کفایت دارد.

۴. بازتولید پارادکس و فراتر از آن

می‌گوییم $\langle \varphi \rangle$ و $[\varphi]$ و R_φ را به ترتیب، نماد عملگر امکان‌بازنمایانه و عملگر ضرورت‌بازنمایانه و نسبت دسترس‌پذیری بازنمایانه در نظر گرفته و معناشناسی آنها را به طبعی‌ترین شکل با تعمیم معناشناسی مفهوم بازنمایی/تجسم (Φ)، به شکل زیر پیش می‌نهیم (نسبت دسترسی R کماکان وابسته به شخص و بافتار است اما برای سادگی، به این وابستگی‌ها تصریح نمی‌کنیم):

$$(f14) \quad \begin{aligned} w \Vdash^+ [\varphi]A & \text{ iff for all } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_\varphi w', w' \Vdash^+ A \\ w \Vdash^- [\varphi]A & \text{ iff for some } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_\varphi w', w' \Vdash^- A \\ w \Vdash^+ \langle \varphi \rangle A & \text{ iff for some } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_\varphi w', w' \Vdash^+ A \\ w \Vdash^- \langle \varphi \rangle A & \text{ iff for all } w' \in \mathcal{C} \text{ such that } wR_\varphi w', w' \Vdash^- A \end{aligned}$$

به روشنی می‌توان تصدیق کرد که اگر ارزش‌گذاری فرمول A در جهان‌های بسته، مستقل از اوضاع (دسترس‌پذیری) جهان‌های باز باشد، ارزش‌گذاری هر فرمولی مانند ΔA که در آن، Δ می‌تواند هر توالی دلخواهی از عملگرهای $[\varphi]$ و $\langle \varphi \rangle$ باشد نیز، در جهان‌های بسته، مستقل از اوضاع (دسترس‌پذیری) جهان‌های باز خواهد بود. یعنی جهان‌های بسته، علاوه بر آنکه تحت \vdash_L بسته هستند، تحت عملگر بازنمایی/تجسم (Φ)، نیز بسته هستند. بنابراین، به‌طور خاص، مادام که در جهان بسته‌ای (مثلاً در @) باشیم، و فرمول A شرط فوق را برآورد، لازم نمی‌آید که دل‌مشغول معناشناسی هرج و مرج گونه‌ی جهان‌های باز باشیم.

اکنون معلوم است که منابع نظام هیچ‌گرا، به‌خوبی از عهده‌ی صورت‌بندی موجهات بازنمایانه برآمده و می‌توانند شرایط صدق یکنواخت و به‌اندازه‌ی کافی ساختارمندی را برای فرمول‌های موجه‌ی زبان، ذیل دسترس‌پذیری بازنمایانه فراهم کنند. بنابراین به نظر می‌رسد که امکانات لازم برای حصول شرط استلزام، تأمین شده است. پرسش اساسی این است که چه‌طور شرط دسترسی جهان بازنمایی‌های خود را به جهان واقع، در صورت‌بندی پارادکس وارد کنیم؟

روشن است که چارچوب [frame] نظام هیچ‌گرا، یک نظام S5 منطقی است یعنی خودبه‌خود، همه‌ی جهان‌های ممکن به هم دسترسی دارند. ولی در مورد وجه بازنمایانه، چنین چارچوبی پیشاپیش مفروض نیست. شرط دسترسی بازنمایانه‌ی یک جهان به جهان واقع، هرچند هم که آن جهان، خودش جهان تحقق‌دهنده‌ی یک بازنمایی/تجسم باشد، نه جزء مقومات نظام هیچ‌گرا است و نه به هیچ معنای شهودی‌ای می‌توانش همواره صادق شمرد. احتمالاً تنها راه برقرار کردن چنین شرطی، بدون آن‌که در نظام هیچ‌گرا تغییری ایجاد بشود، این است که آن را در ضمن سرشتار یک شیء، به سیستم تحمیل کنیم. آنچه دست ما را در این خصوص باز می‌گذارد این است که جهان‌ها (ی غیر از جهان واقع)، در تفسیر پرست، خود گونه‌ای از اشیاء ناموجود هستند که می‌توان آن‌ها را با اوصافی از قبیل ممکن‌بودگی، ناممکن‌بودگی، بازبودگی، فلان‌تعبیر‌داشتگی و ... که هیچ‌یک هم مستلزم وجود نیستند، سرشت (priest 2016, pp.138-9). اکنون گزاره‌ی H را چنین تعریف می‌کنیم:

$$(f 15) \quad H: \quad \langle \varphi \rangle (\forall w (w \in C \supset wR_\varphi @) \ \& \ [\varphi]A)$$

گزاره‌ی H به‌سادگی حاکی از امکان بازنمایانه‌ی این وضعیت است که هر جهان بسته‌ای به جهان واقع، دسترسی بازنمایانه داشته و فرمول A به نحو بازنمایانه ضرورت داشته باشد. شرط H همواره در جهان واقع، صادق است زیرا برای حصول امکان بازنمایانه‌ی هر وضعیتی در جهان واقع، کافی ست که شخصی (شاید خودم) واقعاً آن وضعیت را بازنمایی/تجسم کند (و من هم اکنون چنین می‌کنم). به‌طور خاص برای تصدیق H کافی است که:

$$(f 16) \quad a\Phi (\forall w (w \in C \supset wR_\varphi @) \ \& \ [\varphi]A)$$

و معلوم است که بنا به اصل نامقید سرشتار، فرمول $a\Phi X$ همواره در جهان واقع صادق است و شخص هرچه خواست می‌تواند بازنمایی/تجسم کند. حال، صدق H در جهان واقع بدین معنی است که می‌توان جهان بسته‌ای (مانند w' که در دسترسی بازنمایانه‌ی جهان واقع باشد) چنان سراغ کرد که در آن، همه‌ی جهان‌های بسته، به جهان واقع دسترسی بازنمایانه داشته باشند و نیز به نحو بازنمایانه ضروری باشد که A برقرار باشد.

باید در نظر داشت که دامنه‌ی جهان‌ها می‌تواند خودش همه یا برخی از جهان‌های دیگر را شامل باشد و منعی نیست که در هر جهان، روی همه‌ی جهان‌ها (به شمول خود همان جهان) سور بست (Priest 2016, p.248). در اینجا هم دامنه‌ی سور کلی در شرط H شامل همه‌ی جهان‌های بسته، از جمله خود جهان w' می‌باشد.

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۲۰۵

از این قرار، صرفاً تحقق $A[\varphi]$ در جهان بسته‌ای چون w' ، با توجه به شرایط صدق ضرورت بازنمایانه در جهان‌های بسته، باعث می‌شود که در همه‌ی جهان‌های دسترس‌پذیر از w' (به وجه بازنمایانه)، از جمله در جهان واقع، فرمول A برقرار شود. نظر به اینکه بنا بر اصل سرشتار، هیچ محدودیتی روی A نیست، جهان واقع، جهانی بی‌مایه [trivial] خواهد شد که هر فرمولی در آن صادق است.^{۱۲}

پرست قاعداً نمی‌تواند شرط‌هایی از این قبیل که به پارادکس یا بی‌مایگی منتهی می‌شوند را صرفاً به همین دلیل، از شرکت در سرشتار اشیاء منع کند. فراتر از استدلال‌های گریفین در (Griffin 2017, pp.3636-3637) بر علیه چنین موضعی، این رویکرد به روشنی مصادره‌به‌مطلوب است. از این گذشته، پرست اصلاً تعهدی به تمایز میان شرط‌های سرشتنده و ناسرشتنده ندارد. از دید پرست تنها معیاری که باید در سرشتار اشیاء رعایت شود این است که خاصیت‌های مستلزم وجود برای سرشتن اشیاء ناموجود برگرفته نشوند. من شاهدی بر اینکه شرط H ، متضمن وجود باشد نمی‌بینم.

پرست بر آن است که A مطلقاً هرچه باشد، ضرورتاً تصویرپذیرانه‌ی A (که پرست با نماد $A[\gamma]$ نشان‌اش می‌دهد) کاذب است (Priest 2016, p.194). این نباید ما را نسبت به امکان تصدیق ضرورت بازنمایانه‌ی A ، یعنی $A[\varphi]$ بدگمان کند زیرا تصدیق $A[\gamma]$ ، متأثر از دسترس‌پذیری عام تصویرپذیرانه، حتی به جهان‌های باز، و هرج‌ومرج‌گونه‌ی معناشناختی چنان جهان‌هایی است. اما تحدید نسبت دسترس‌پذیری، به جهان‌های بسته، که در قالب نماد φ آمده، مانع تکذیب مطلق ضروری‌بودگی خواهد بود.

البته پرست همواره می‌تواند از نامقیدبودن اصل سرشتار دست بشوید و مانند دیگر ماینونگ‌گرایان، برخی از انواع خاصیت‌ها را از شرکت در سرشتار اشیاء منع نماید؛ چنان‌که مثلاً در هنگام رد مدعای بیل (Beall 2006) می‌گوید:

شخص هیچ‌گاه آن‌قدر آزاد نیست که فرض کند شرایط صدق عملگرهای متضمن انتقال جهانی، در تمام جهان‌ها یکسان اند. اگر چنین بود، می‌شد فرمول‌هایی یافت که در همه‌ی جهان‌ها، خواه ممکن یا ناممکن، برقرار باشند. اما جهان‌های ناممکن را نمی‌توان این‌طور مقید ساخت؛ آنها از هر چنین قیدی تخطی می‌کنند (Priest 2016, p.194).

بیل یک عملگر واقع‌نما مانند Act چنان تعریف کرده است که $ActB$ بدین معنی باشد که B در جهان واقع، برقرار است. پرست معناشناسی این عملگر را چنین صورت‌بندی می‌کند:

$$(f17) \quad w \Vdash^+ ActB \text{ iff } @ \Vdash^+ B$$

بدین ترتیب اگر شیء b متناظر با شرط $(x = x \ \& \ ActB)$ سرشته شده باشد، مستلزم این خواهد بود که در جهان متحقق کننده‌ی این شرط، عبارت $b = b \ \& \ ActB$ برقرار باشد که به معنای صدق $ActB$ در آن جهان و در نتیجه، صدق B در جهان واقع است (نقل از Priest 2016, pp.247-249).

پریست با تشبیه رفتار عملگر واقع‌نما به عملگر ضرورت منطقی، می‌گوید همان چیزی که اعتبار شرایط صدق ضرورت منطقی را محدود به جهان‌های ممکن می‌کند، شرایط صدق عملگر واقع‌نما را نیز در جهان‌های ناممکن، بی‌اعتبار می‌سازد:

اگر شرایط صدق عملگر Act اجازه دهد که اطلاعات از یک جهان دل‌خواه به جهان واقع، نشت کند آنگاه خواهیم توانست صدق B را در جهان واقع نتیجه بگیریم. این کار به وضوح، حلال [kosher] نخواهد بود؛ آدم نمی‌تواند محتوای تصورات خود را به جهان واقعی منتقل کند-هرچند هم که دلش بخواهد (Priest 2016, p.249).

مادام که این حلال‌شماری و حرام‌شماری برخی گونه‌های تصورات را، قیودی بدانیم که پریست، به‌استعاره، بر اصل سرشتار تحمیل کرده است، با آسودگی باید آنها را پذیرفت؛ همان‌طور که قیود ماینونگ‌گرایان دیگر نیز پذیرفته است. در واقع با ملاحظه‌ی تناظر میان فرمول‌های رمزانشی زالتا با فرمول‌های دگرجهانی پریست، می‌توان به‌روشنی، منع رخداد انتقال جهانی در سرشتار اشیاء ناموجود پریست را متناظر با منع حضور فرمول‌های رمزانشی در تعریف اشیاء انتزاعی زالتا دانست. این البته، به معنای آن است که پریست از ادعای نامقیدبودن اصل سرشتار هیچ‌گرا، دست بکشد.

اما اگر پریست چنین قیودی را به جای آنکه وضع کند، بدیهی بشمارد یا مستتج از معناشناسی نظام هیچ‌گرا بداند، باید ادعای او را رد کرد. چنان‌که گفته شد هرچ‌ومرج معناشناختی فرمول‌های حاوی انتقال جهانی، ناشی از کاربست مفاهیم وجهی زیاده‌قوی‌تر یا زیاده‌ضعیف‌تر از مفهوم التفاتی بازنمایی/تجسم است. التزام به مفهوم بازنمایانه از ضرورت و امکان، ذیل التزام وفادارانه به معناشناسی هیچ‌گرای پریست، تضمین می‌کند که شرایط صدق وجهات بازنمایانه در جهان‌های بسته، برخلاف وجهات تصورپذیر و وجهات منطقی، به قدر کفایت، قاعده‌مند باشند. آن قدر که بتوان بی‌مایگی [triviality] جهان واقع را از آن نتیجه گرفت. بیل به صراحت، جهان تحقق‌دهنده‌ی سرشتار شیء b را جهانی ممکن، ناممکن یا باز

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن همتایی و دیگران) ۲۰۷

می‌داند که گویای آن است که وجه التفاتی مورد نظر وی، وجه تصورپذیرانه بوده است. اگر عملگر واقع‌نمای بیل در قالب دسترس‌پذیری بازنمایانه، صورت‌بندی شود، مجبور نخواهیم شد که هیچ حرامی را حلال کنیم.

۵. نتیجه‌گیری

نشان دادیم که تعهد پرست به عدم‌تقید اصل سرشتار اگر با امکان نشت میان‌جهانی اطلاعات، یعنی استلزام میان اوضاع دگرجهانی اشیاء با اوضاع آن‌ها در جهان واقع، همراه شود می‌تواند سبب‌ساز شرایط پارادکس گونه و فراتر از آن - بی‌مایگی در ماینونگ‌گرایی وجهی بشود. نیز با کاربست ظرفیت‌های معناشناختی خود این نظام، به‌ویژه مفهوم وجهی بازنمایی، راهکاری نظام‌مند برای تحمیل شرط استلزام به نظام هیچ‌گرا معرفی کردیم. همچنین نشان دادیم که راهکار پرست در مواجهه با تلاش‌های مشابه برای تحمیل این شرط، که متکی بر ویژگی‌های مفهوم وجهی تصورپذیری است در مورد مفهوم وجهی بازنمایی، کارآمد نیست. این پرست را ناگزیر می‌کند از اینکه یا در معناشناسی هیچ‌گرا تجدید نظر کند یا از نامقیدبودن اصل سرشتار دست بکشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پرست در (2016, p.193) تصریح می‌کند که تصور در این معنا، فراتر از تصور صرفاً بصری است.
۲. ضعیف‌تر بودن بازنمایی نسبت به تصور، از این باب است که جهان‌های تحقق‌دهنده‌ی بازنمایی بر خلاف جهان‌های تصورات باید حتماً، به شرحی که در ادامه می‌آید، بسته باشند.
۳. علامت + حاکی از ارزش‌دهی صادق به $A(c_A)$ است. ارزش‌دهی کاذب، با علامت - نشان داده می‌شود.
۴. مثلاً عملگر باور یا معرفت لزوماً منسجم نیستند. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به (Priest 2016, p.20-21)
۵. جهت سادگی، ذکر صریح وابستگی فرمول‌های وجهی به تابع تعبیر را تا بخش سوم مقاله که توضیحات بیشتری درباره‌ی معناشناسی هیچ‌گرا آورده‌ام به تأخیر می‌اندازم.
۶. جهان پیشینه آن است که اشیاء حاضر در آن، به ازای هر خاصیتی که لحاظ شود، یا خود آن خاصیت یا نقیضش را در آن جهان داشته باشند.

۷. وصف عام، در نظام هیچ‌گرا همواره به نحو صلب شیئی/شیء‌هایی را به دست می‌دهد؛ حال یا شیئی از میان اشیاء برآورنده‌ی آن وصف در جهان واقع؛ اگر اصلاً چنین شیئی باشد، و یا شیئی دیگر از میان اشیاء دامنه‌ی تعبیر که در جهانی دیگر آن وصف را برمی‌آورد. (Priest 2016, p.92).
۸. حمل درونی (مایونگی) بیان‌گر رابطه‌ی نموده‌ها با خاصیت‌های تشکیل‌دهنده‌ی آنهاست. هم‌گوهرندگی به رابطه‌ی اشیاء موجود با خاصیت‌های اتفاقی (عرضی) آنها نظر دارد (Castañeda 1974, pp.11-13).
۹. این که مربع دایره مربع است و مربع شکل است در جهان‌های بسته، بنا به بستار، به این منتج می‌شود که مربع دایره شکل است. در جهان‌های باز، بستار حاکم نیست بنابراین مربع دایره شکل نیست مگر آنکه به شکل بودن آن تصریح شده باشد.
۱۰. پرست از عبارت co-extension استفاده می‌کند که شکل نگارشش قرار است آن را از coextension متمایز کند. با فرض این که، co در اولی به complement و در دومی به common اشاره دارد اولی را متمم‌مصدق و دومی را هم‌مصدق می‌گوییم. پادمصدق [anti-extension] در (Griffin 2017) به معنای مشابهی استفاده می‌شود.
۱۱. درست همان‌طور که ساختار مسور فرمول‌ها، هنگام ارزش‌گذاری در معناشناسی منطق گزاره‌ها، نادیده گرفته می‌شود.
۱۲. بی‌مایگی جهان واقع البته وضعیتی مخرب‌تر و از جمله دربرگیرنده‌ی پارادکس کلارک خواهد بود. با این حال چنان‌چه اصرار به بازتولید پارادکس کلارک داشته باشید، شرایط زیر راهگشاست:
- $$Kx \leftrightarrow \exists F((\langle \varphi \rangle Fx) \& \sim Fx \& \forall F'((\langle \varphi \rangle F'x) \rightarrow F' = F))$$
- $$d = \varepsilon x \langle \varphi \rangle (\exists w (w \in C \supset wR_\varphi @) \& [\varphi]Kx)$$

کتاب‌نامه

- Beall, JC (2006). Review of G. Priest, *Towards Non-Being: The Logic and Metaphysics of Intentionality*. *Notre Dame Philosophical Reviews* 2006 (9). Retrieved from: <https://ndpr.nd.edu/reviews/towards-non-being-the-logic-and-metaphysics-of-intentionality/>
- Berto, Francesco (2011). Modal meinongianism and fiction: The best of three worlds. *Philosophical Studies* 152 (3):31f35.
- Berto, F. (2012). The Selection Problem. *Revue Internationale de Philosophie* 262:519-537.
- Berto, F. (2014). Modal Noneism: Transworld Identity, Identification, and Individuation. *Australasian Journal of Logic* 11 (2).
- Castañeda, H.-N. (1974). Thinking and the structure of the world. *Philosophia*, 4(1), 3–40.
- Clark, R. (1978). Not Every Object of Thought has Being: A Paradox in Naive Predication Theory. *Noûs*, 12(2), 181.

علیه پرست؛ در ماینونگ‌گرایی وجهی (حسن‌همتایی و دیگران) ۲۰۹

- Griffin, N. (2017). Nuclear and Extra-nuclear Properties. *IfCoLog Journal of Logics and their Applications (FLAP)* 4(11): 3629-3658
- Nolan, D. (2008). Properties and Paradox in Graham Priest's Towards Non-Being. *Philosophy and Phenomenological Research* 76 (1):191 - 198.
- Priest, G. (2016). *Towards Non-Being: The Logic and Metaphysics of Intentionality*. Second edition. Oxford, England: Oxford University Press.
- Reicher, M. (2019). Nonexistent Objects. The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/nonexistent-objects/>. (Accessed February 2022)
- Zalta, E. N. (1983). *Abstract Objects: An Introduction to Axiomatic Metaphysics*. D. Reidel.
- Zalta, E. N. (2022). *Principia Logico-Metaphysica*. Available at: <http://mally.stanford.edu/principia.pdf> (Draft/Excerpt) (version May 5, 2022).